

به چه ایمان دارد آنکه ایمان ندارد؟ ویتوریو فوآ

ترجمه علی عبداللہی

اشاره:

اومبرتو اکو کتابی دارد به نام *In cosa crede chi non crede?* به چه ایمان دارد آنکه ایمان ندارد؟ مجموعه‌ای از نامه‌های اکو و کاردینال کارلو ماریا مارتینی اسقف اعظم میلان است که به دعوت روزنامه *Liberal* انجام گرفته. قضیه از این قرار است که مسئولان روزنامه از این دو روشنفکر یکی غیرمذهبی (اکو) و دیگری مذهبی - کلیسایی و اهل دین (مارتینی) درخواست کرده‌اند که هر کدام از منظر خود به گفتگویی روشنفکرانه و فارغ از شهرت علمی که این دو دارند بپردازند و موضوعات و دغدغه‌های دنیای امروز را در آن بررسی کنند تا در نهایت ببینند سرچشمه‌های ایمان کجاست؟ آنکه ایمان ندارد، کنش‌های نیک اخلاقی‌اش بر چه چیز متکی است و از کجا نشأت می‌گیرد و اصولاً بنیان آن کجاست؟ در لابه‌لای این نامه‌های خواندنی از کتاب مقدس، سقط جنین، حق زنان برای کشیش شدن و سرچشمه رفتارهای اخلاقی غیرمؤمنان و... سخن می‌رود.

اصل کتاب شامل سه بخش است: ۱. مکاتبات اکو و مارتینی، شامل هشت نامه از این دو؛ ۲. همسرایی (پی خوانی) و همسخنی: شامل مکاتبات روشنفکران و متفکران معاصر ایتالیا درباره این مکاتبات با ابتکار روزنامه لیبرال ۳. سخن آخر، شامل مقاله‌ای به نام «اخلاق و حقیقت» به قلم مارتینی است که در آن همه نظرات روشنفکران را خوانده،

آنان را سرجمع کرده و نظر نهایی خود را ابراز کرده است. اهمیت این کتاب در بحث‌های جالبی است که از نظرگاه‌های مختلف مطرح می‌شود. گفتاری که در اینجا می‌خوانید، نامه کوتاه از بخش دوم همین کتاب است که نظرات دو فیلسوف معاصر ایتالیایی در باب مکاتبات این دو را بیان می‌کند. نامه نخست به قلم ویتوریو فوآ، فیلسوف و سیاستمدار چپ ایتالیایی است که در سال ۱۹۱۰ در تورین به دنیا آمد، در حزب سوسیالیست ایتالیا (SPI) فعالیت داشت و با پیتر و اینگراوی یکی از «پدر بزرگان» چپ‌های دمکرات محسوب می‌شود. ترجمه این نامه را به قلم نگارنده می‌خوانید.

اخیراً کتاب ایمان یا بی‌ایمانی به ترجمه علی اصغر بهرامی در نشر نی، فقط در بردارنده ترجمه ۸۰ صفحه از بخش اول این کتاب ۱۶۰ صفحه‌ای، به فارسی درآمده است. در این کتاب به اشتباه مکاتبات اکو و مارتینی را به دعوت روزنامه «کوره برره دل‌آسرا» دانسته‌اند. ضمن اینکه عنوان زیبای «به چه ایمان دارد آنکه ایمان ندارد؟» آن شاید به تاسی از متن انگلیسی به ایمان و یا بی‌ایمانی تبدیل شده است. به طور کلی در این کتاب، نیرومندی استدلال‌های اکو و شکیبایی مارتینی در پاسخ به آن به دور از هر گونه تعصب و بنیادگرایی به عینه دیده می‌شود. در بیشتر موارد (جز یکی دو مورد) اکو همواره آغازگر بحث است و مارتینی پاسخ دهنده باحوصله. این مکاتبات سرشار از احترام به دیگری نشانگر این است که در فضایی کاملاً عاقلانه می‌توان از منظرهای کاملاً متضاد و دنیا‌های به کلی متفاوت، به سرچشمه‌هایی مورد توافق دست یافت و دغدغه‌هایی را مطرح کرد که می‌تواند به پیشبرد فرهنگ بشری کمک شایانی بکند. این مکاتبات بسیار آموزنده‌اند، دست‌کم برای ما که کمتر تحمل گفتگو با همدیگر را داریم زیرا مگر نه اینکه به گفته اکو: تازه از آنجا که پای دیگری به میان می‌آید و حق او برای ابراز وجود و زیستن در این جهان مطرح می‌شود، اخلاق آغاز می‌شود.

متن نامه‌ها از چاپ سوم کتابی به همین نام شامل بخش‌های یاد شده به زبان آلمانی گرفته شده که در سال ۲۰۰۳ در آلمان منتشر شد.

بنیاد من شیوه زیستنم در جهان است

من هنوز در این مورد مجاب نشده‌ام که بحث میان مؤمنان و غیرمؤمنان راه سودمندی برای بررسی و غور در بنیاد ژرف [علم] اخلاق (Ethik) باشد. نخست از آن رو که آیا فرد مؤمن واقعاً آنقدر مطمئن است که ایمان دارد؟ و فرد بی‌ایمان (این را از

تجربه می‌گویم) نسبت به اینکه بی‌ایمان است، آنقدرها اطمینان دارد؟ من همیشه بر این گمانم که شخص مؤمن، حتی زمانی که کاملاً بر ایمان خود مطمئن است و به آن یقین دارد، هیچگاه دست از جستجو نمی‌شویید. محدوده‌ها [ی ایمان و بی‌ایمانی] کاملاً نامشخص و شکننده هستند.

وقتی کسی در مقام اهل ایمان از شخص بی‌ایمانی می‌خواهد حقانیت یقین و قطعیت‌های اخلاقی‌اش را بازگوید و از آن دفاع کند، بی‌آنکه از خودش بخواهد رابطه میان ایمان و یقین‌های خودش را محقانه تبیین کند، در ورطه این خطر می‌افتد که با جهشی، فراتر از تاریخ بشری قرار گیرد و پیشاپیش و به گونه‌ای پیش‌داورانه بنای پایگانی (سلسله مراتبی) (Hierarchie) را بگذارد که خود می‌تواند تمامی نیات بحث را نابود کند و از میان بردارد. از شخص غیرمؤمن می‌پرسند: آنکه ایمان ندارد، اصولاً به چه ایمان دارد؟ و از رهگذر مختصر‌بازی کلامی می‌شود به گونه‌ای بدیهی فرض بر این نهاد که یگانه روش ایمان آوردن همان روش کسی است که دارد این سؤال را از او می‌پرسد. از نظر او و برای چنین کسی، مسئله از همان آغاز بحث حل شده، او طبعاً نیازی به دفاع از خود و حقانیت ایمانش نمی‌بیند.

۲۶۹

غیر از عبث بودن چنین تصویری، خطر دومی نیز وجود دارد که در مقابل خطر اول متقابلاً و به گونه‌ای آینه‌وار عمل می‌کند. اگر ایمان به خدایی شخصی مجاز باشد «در عینی‌ترین صورت به یقین و اطمینان می‌توان تصمیم گرفت که کدام کنش بیان نوعدوستی (و دیگرخواهی) [Altruismus] است و کدام کنش چنین نیست» یا حتی می‌توان گفت «کنش‌های مشخص و خاصی را می‌توان بنا به ملاحظات مختلف فروگذارد، و کنش‌های دیگر را، مادامی که ارزش داشته باشند و در صورت خواستن‌شان، از دیگران طلب کرد» [سخن مارتینی] در آن صورت، فرد اهل ایمان که می‌داند چه چیز حقیقی و درست است، نه تنها حق این را دارد بلکه تکلیف خود هم می‌داند که مراقب باشد و غم این را بخورد که دیگران نیز کار حقیقی، ثواب و درست را انجام بدهند. بدین ترتیب جای نص صریح کتاب و عقل و فهم، جای کتاب مقدس و اخلاق عوض و بدل می‌شود. در بنیادگرایی، تجربه مذهبی از میان می‌رود. بنیادگرایی حتی در میان غیرمؤمنان نیز هست. در اینجا قضیه‌ی بحث میان مؤمنان و غیرمؤمنان در میان نیست، بلکه مسئله بر سر شیوه ایمان داشتن و شیوه ایمان نداشتن است.

در اینجا البته وجود چیزی ضروری است که فراتر از ایمان مذهبی، به عبارت دیگر گونه‌ای انسان‌مداری یا عقل‌باوری پیشرفته قرار می‌گیرد. من نمی‌توانم درباره [علم]

اخلاق سخن بگویم در حالی که مسئله شر (Boese) و خودم را در آن نینم. این روزها مردم فقط به کینه قومی فکر می‌کنند. من در چشم‌های چنین کینه‌ای نگاه کرده‌ام، در اشکال بی‌شمار و گونه‌گون در پهنای تقریباً تمامی این سده (سده بیستم). این نفرت با ناسیونالیسم دولت‌ها و مصیبت و مرگ حدود نه میلیون جوان شروع شده بود. این ناسیونالیسم از آسمان نیفتاده بود، و سرنوشت مقدر هم که نبود. از دل تغییرات و دگرگونی‌های اساسی به درآمده بود، می‌خواهم بگویم از دل وارونه شدن تجربه‌های بورژوازی و وارونه شدن احساس ملی به مثابه حس مشترک یک اجتماع و اراده‌ای معطوف به اینکه دیگران چگونه باشند و با دیگران به همزیستی پردازند، نه تبدیل آن به حین نفی دیگران و اراده به مرگ. «قوانین تاریخ» ساختگی‌یی که برای توجیه کشتار و قلع و قمع دسته‌جمعی ابداع شده بود، سراسر نادرست و جعلی بود. در نقطه‌ای از این فرایند گویا می‌توانست کوشش‌هایی صورت بگیرد تا جلوی آن را بگیرند. هویت یک اجتماع از چگونگی هویت تک تک افراد شکل می‌گیرد، از رهگذر تشخیص. سؤال اساسی اخلاق در همین تشخیص و تمیز دادن نهفته است: آیا این تشخیص در نفی و انکار دیگری است یا به جای آن در همزیستی و جستجوی مشترک؟ نفرت و بیزاری ناسیونالیستی، سرنوشت نبود، بلکه دستکار آدم‌ها بود. چه بسا می‌شد طور دیگری هم رفتار کرد.

در پایان این قرن [قرن بیستم] جنگ قومی تازه‌ای در گرفته است، که تنها وحشت از «پاک سازی قومی» نیست و این هم صدالبته دستکار آدم‌هاست، نه فاجعه طبیعی. این جنگ‌ها ما را با چه مشکلاتی رویارو می‌کند؟ می‌توان از پلشتی انسانی شکوه سر داد و گلایه کرد، اما این کافی نیست. می‌توان دست به دعا برداشت، اما این هم کافی نیست. می‌توان و باید یاری کرد، تا دردها و آلام التیام یابند، همان کاری که در کمال شگفتی، داوطلبان کاتولیک به انجام آن مبادرت می‌ورزیدند، اما این هم کافی نیست. مسئله، دریافتن این است که حمله‌کنندگان و حمله‌شوندگانی هستند، سلاح و قربانی وجود دارند، و این که باید قربانیان نوعی را بشناسیم و سلاحان را، تا حد امکان خلع سلاح کنیم.

موعظه نوحه‌دوستی در حکم تقدم دیگری در آنجایی پایان می‌یابد که آزارنده و بی‌ثمر می‌شود. سرچشمه شر در شیوه‌ای نهفته است که شخص با خود رفتار می‌کند، که ما با خود رفتار می‌کنیم، که ما خود و نسبت خود با جهان را سازماندهی می‌کنیم. و سوسه‌ای همه‌گیر، مبهم و آشفته وجود دارد که گریز ناب برآمده از دلِ واقعیت است و

بر آن است که اجتماع (یا فردیت) را با خودمداری اش انکار کند، و هویت را به تشخیص خود رد نماید. درست همان چیزی که ما از دل آن برمی آیم. من نمی توانم هیچگونه عشق به دیگری را به تکامل برسانم، مادامی که به خودآزمایی [آزمودن نفس خود] آغاز نکنم. ما از قرار معلوم در آغاز راه مهاجرت های بزرگ در جهان قرار داریم و، اینجا در ایتالیا، هنوز برای دریافتن آن از نظر فرهنگی آماده نیستیم. ریشه های نفرت ورزی (و نژادپرستی که آن را موعظه می کند) بسیار عمیق اند. آنچه در برهه ای خاص از زمان اجتناب ناپذیر می نماید، تنها تولید انواع نافرمانی ها و بی مسئولیتی هایی ست که پیشاروی آن کینه قرار می گیرند: تولید شیوه برخورد با نابردباری و ناشکیبی و ناامنی بی که همواره به آن دامن می زنند. ما همواره برآینم، به جای آنکه سعی کنیم، ناامنی را در تقابل با آن و بدون تحمل مشقت دفاع از خود به تجربه زندگی کنیم و از سر بگذرانیم، نوید امنیت و اطمینان بدهیم.

پرسش اخلاقی به شیوه ای مشابه برای همه نگره ها و وجوه (Aspekte) عدم توازن فزاینده میان پیشرفت تکنیکی با پتانسیل تخریب و خودتخریبی اش و مسئولیت فردی مطرح می شود. من عمیقاً به کسانی احترام می گذارم که یقین های اخلاقی شان را از ایمان به خدایی شخصی یا بایستگی و فرمانی استعلایی برمی گیرند. فقط آرزوی کمی احترام بیشتر، کمی غرور و تفوق کمتر و رفتار درست نسبت به کسانی دارم که قطعیت های اخلاقی خود را نه از یقین شکننده بلکه از راه و رسم مراوده شان در نسبت خود با زندگی شان و زندگی شان با جهان به دست می آورند.

فوریه ۱۹۹۶

ژوئیه ۱۹۹۶
پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



چگونه می توان يك پایان نامه تحصیلی نوشت



پروپوز، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اثر : پرفسور اومبر توآکو

ترجمه و تدوین : غلامحسین معماریان